



ویژگیهای باورهای شیعی - 6 - اعتقاد به بدا - 3 -

پدیدآورده (ها) : سبحانی، جعفر

فلسفه و کلام :: درسهای از مکتب اسلام :: آذر 1390 - شماره 607

از 8 تا 15

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/898321>

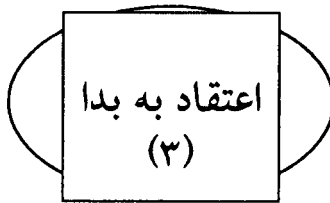
دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 28/03/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتال که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



بدا از نظر روایات و تاریخ پیامبران

در دو شماره گذشته با بحث «بدا» که از ویژگی‌های اعتقادی شیعه است، آشنا شدیم و شواهد روایی و تاریخی آن را در زندگی پیامبران ارائه کردیم. اینک در این شماره، باز روایاتی را در این زمینه به عنوان شاهد می‌آوریم:

بدای اثباتی در روایات

در روایات اسلامی نیز، بدا به آن معنا که در قرآن آمده، وارد شده است. اینک نمونه‌هایی را یادآور می‌شویم:

۱. جناب مسیح علیه السلام، بر گروهی می‌گذشت که مشغول بردن عروس به خانه بخت بودند، فرمود: اینان را چه شده است؟ گفتند: دختر فلانی امشب به خانه بخت می‌رود. گفت: امروز خانواده شوهر، عروس به خانه بخت می‌برند، ولی فردا در سوگ او می‌نشینند. یکی از حاضران، از حضرت مسیح سؤال کرد چرا؟ گفت: به خاطر آن‌که عروس امشب می‌میرد. این سخن را گفت و رفت، ولی فردا صبح گزارش رسید که عروس با نشاط و سرحال در حجله نشسته است. از مسیح پرسیدند که چه شد؟ حضرت

مسیح برخاست و به خانه عروس رفت. از او پرسید: دیشب چه کار نیکی انجام دادی؟ گفت: کاری نکردم، جز آن که هر شب جمعه، نیازمندی در خانه ما را می‌زد، از آن چه که خود می‌خوردیم به او نیز می‌دادیم. من همین کار را دیشب انجام دادم. حضرت مسیح فرمود: از جای خود برخیز، وقتی که عروس از جا برخاست، زیر تشک او یک مار بزرگ مشاهده شد. درحالی که دُم خود را به دندان گرفته و به خواب رفته بود، حضرت فرمود: به خاطر آن عمل صالح، این بلا از تو برطرف شده است.^(۱)

۲. کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و مردی از یهودیان مدینه از کنار او گذشت و به جای این که بگوید: سلام علیکم. گفت: السّلام علیکم. یعنی مرگ بر تو. پیامبر در پاسخ فرمود: علیک.

یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: او به جای سلام برای شما آرزوی مرگ کرد. پیامبر فرمود: من هم در پاسخ گفتم: بر خودت باد!، آن گاه پیامبر افزود: مار سیاهی گردن این مرد را می‌گزد و او را می‌کشد. یهودی نقطه‌ای را که رسول خدا در آن بود، ترک گفت و هیزم فراوانی را گرد آورد و بر پشت خود گذارد و در بازگشت، پیامبر به او فرمود: بارت را به زمین بگذار. ناگهان در میان بار، مار سیاهی را دیدند که چوبی را به دندان گرفته است. پیامبر فرمود: امروز چه کاری انجام دادی؟ گفت: کاری انجام ندادم، جز این که این بار هیزم را به دوش کشیدم و آوردم، دو قرص نان همراه من بود یکی را خوردم، و دیگری را صدقه دادم. پیامبر فرمود: خدا به خاطر آن صدقه، بلا را از تو رفع کرده است. سپس فرمود: إِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفِعُ مِيتَةَ السَّوْءِ عَنِ الْإِنْسَانِ: صدقه، مرگ بد را از انسان دور می‌سازد. گزارش پیامبر اسلام به سان گزارش حضرت مسیح، کاملاً راست و درست بود. او پدیده را در لوح محو و اثبات، مشاهده کرده بود. اما از شرط آن، (اگر صدقه ندهد) آگاه نبود به همین دلیل، بلایی که باید بر سر آن یهودی می‌آمد، با آن کار نیک، برطرف شد.

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۴.

در این مورد می‌گویند: «بدا لله». استفاده از این تعبیر، به خاطر یکی از دو وجه است: ۱. انسان از دیده خود، فعل خدا را تفسیر می‌کند. ۲. به خاطر همگونی با دیگر موارد. ۳. صدوق از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: خدا نام‌های پیامبران و مقدار عمر آن‌ها را بر حضرت آدم عرضه کرد. در این میان عمر داود چهل سال بود. آدم عرض کرد

پروردگارا! عمر داود کم و عمر من زیاد است. اگر من سی سال از عمر خود را به داود بدهم، می‌پذیری؟ خدا فرمود: آری! آن‌گاه آدم گفت: من سی سال از عمر خود را به داود بخشیدم. خدا نیز آن سی سال را در عمر داود ثبت کرد^(۱).

هنگام وقوع بدا، خبر نخست هرچند تحقق نمی‌پذیرد، مثلاً عذاب بر قوم یونس فرود نمی‌آید، عروس در حجله نمی‌میرد، یا آن یهودی مارگزیده نمی‌شود ولی در عین حال، تقدیر دوم، به گونه‌ای نیست که گزارش اول را تکذیب کند و نمی‌رساند که گزارش نخست از اساس درست نبوده، بلکه حتی در صورت عدم تحقق، گزارش نخست راست و درست بوده است، به نشانه این که قوم یونس، طلایه‌های عذاب را دیدند و یا عروس، و آن یهودی مار را زیر رختخواب یا در میان بار هیزم خود مشاهده کردند.

طبق این حدیث، در تقدیر اول، عمر داود چهل سال بود، و گزارش نخست نیز صحیح و راست بود، ولی مشروط بر این بود که ایثاری صورت نپذیرد، ولی با ایثار آدم تقدیر اول به تقدیر دوم تبدیل شد.

با توجه به این سرگذشت‌ها، معنی آیه «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^(۲): «خداوند هرچه را بخواهد محو، و هرچه را بخواهد نگه می‌دارد؛ و «ام‌الکتاب» [لوح محفوظ] نزد اوست». روشن می‌گردد. گزارش‌های اول در لوح محو و اثبات بود، اما گزارش کامل با توجه به شرایطی که رخ داد، در ام‌الکتاب قرار داشت.

۲. رعد: ۳۹.

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۰۲.

۴. خدا به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد که به یکی از پادشاهان عصر خود بگوید که در فلان روز، جان او را خواهد گرفت. پادشاه پس از آگاهی، دست‌ها را برای دعا بلند کرد و چتفن گفت: بار اَلْهٖا مرگ مرا عقب بینداز تا کودکم بزرگ شود و کارهایم را به پایان برسانم. وحی دوم فرود آمد که به آن پادشاه بگو بر عمر او پانزده سال افزوده شد^(۱).

۵. «عَمْرُو بْنُ حَمِقٍ» صحابی جلیل‌القدر و از یاران امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی که حضرت ضربت خورده بود، به حضور او رسید. امام گفت: من به زودی از شما جدا می‌شوم آن‌گاه فرمود: سال هفتاد، سال بلاست و این جمله را سه بار تکرار فرمود. عمرو می‌گوید: به امام عرض کردم: آیا پس از گرفتاری، گشایشی هست؟ از امام پاسخی نشنیدم. هنگامی که صدای غریه ام‌کلثوم بلند شد، امام به هوش آمد سؤال پیشین را تکرار کردم. فرمود: آری پس از بلا، گشایشی هست. آن‌گاه این آیه را خواند: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^(۲).

این‌ها نمونه‌هایی از روایاتی است که طبق آن‌ها پیامبران و امامان از اصل «بدا» بهره گرفته‌اند ولی موارد آن از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، حتی در روایت اخیر درحالی که امام می‌فرماید: پس از سال هفتاد گشایشی هست، آیه «يَمْحُو اللَّهُ...» را تلاوت می‌کند یعنی همین گزارش امام ممکن است مشمول بدا گردد.

در این جا جا دارد از علمایی مانند «رازی» و قبل از او «بلخی»، سؤال کنیم: روی چه اصلی به شیعه تهمت می‌زنید و می‌گویید: «پیشوایان آنان خبر می‌دادند که برای آن‌ها از فلان سال، قدرت و عزتی خواهد بود، ولی آن‌گاه که تحقق نمی‌پذیرفت به توجیه آن می‌پرداختند و می‌گفتند: «بدا لله فیه»!.

آیا در این پنج سرگذشتی که ما نقل کردیم، اثری از این تهمت هست؟ امامان

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۲۱.

۲. همان، ص ۱۱۹، حدیث ۶۰.

معصوم علیه السلام در کجا وعده قوه و قدرت داده‌اند و آن‌گاه که محقق نشد، با بدا توجیه کردند؟ حتی در داستان عمرو بن حنق، اگر صحیح باشد، امام فرمود: پس از سال هفتاد گشایشی خواهد بود، یعنی ممکن است فشار کمتر بشود و برای این‌که اگر گشایش حاصل نشد، او را متهم به دروغ‌گویی نکنند، آیه *يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ...* را تلاوت می‌کند.

نتیجه این‌که «بدا» ثبوتاً جز این نیست که سرنوشت به وسیله یک عمل نیک یا بد عوض می‌شود ولی در مقام اثبات جز این نیست که پیامبری یا امامی از وقوع پدیده‌ای خبر می‌دهد، اما آن پدیده رخ نمی‌دهد و علت آن

«بدا»، در امور جزئی و سرنوشت‌های شخصی است و هرگز معارف کلی، در قلمرو بدا قرار نمی‌گیرد، مثلاً نبوت پیامبرگرمی یا خاتمیت او یا خبرهای غیبی که از معجزات او به شمار می‌روند، در قلمرو بدا قرار نمی‌گیرند و همچنین ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علائم آن، که یکی از عقاید قطعی اسلام است، در قلمرو بدا قرار نگرفته و پیوسته ثابت و پابرجا خواهد بود.

را در خود روایات متذکر شده و هرگز عقیده به بدا وسیله توجیه خبرهای دروغ و گزارش‌های غیر واقعی نبوده است. ولی در عین حال بهره‌گیری از «بدا» در مقام اثبات بسیار کم بوده است.

نکات مورد توجه

در این‌جا توجه به چند نکته ضروری است:

۱. در هنگام وقوع بدا، خبر نخست هر چند تحقق نمی‌پذیرد، مثلاً عذاب بر قوم یونس فرود نمی‌آید، عروس در حجله نمی‌میرد، یا آن یهودی مارگزیده نمی‌شود ولی در عین حال، تقدیر دوم، به گونه‌ای نیست که گزارش اول را تکذیب کند و نمی‌رساند که

گزارش نخست از اساس درست نبوده، بلکه حتی در صورت عدم تحقق، گزارش نخست راست و درست بوده است، به نشانه این که قوم یونس، طایفه‌های عذاب را دیدند و یا عروس، و آن یهودی مار را زیر رختخواب یا در میان بار هیزم خود مشاهده کردند.

۲. «بدا»، در امور جزئی و سرنوشت‌های شخصی است و هرگز معارف کلی، در قلمرو بدا قرار نمی‌گیرد، مثلاً نبوت پیامبر گرامی یا خاتمیت او یا خبرهای غیبی که از معجزات او به شمار می‌روند، در قلمرو بدا قرار نمی‌گیرند و همچنین ظهور حضرت مهدی علیه السلام و علائم آن، که یکی از عقاید قطعی اسلام است، در قلمرو بدا قرار نگرفته و پیوسته ثابت و پابرجا خواهد بود.

بنابراین، اگر مسیح از ظهور پیامبری به نام احمد گزارش داده است، هرگز بدا در آن رخ نمی‌دهد و آن وعده تحقق می‌پذیرد، زیرا وقوع بدا در این‌گونه مسائل ریشه‌ای، مایه ابطال دین می‌گردد، از این رو گفتیم: قلمرو بدا قضایای جزئی و شخصی است.

۳. در گذشته یادآور شدیم که اسناد بدا به خدا جنبه مجازی دارد، و این با یکی از دو راه توجیه می‌شود:

الف. از باب مشاکله و همگونی در سخن است مانند نسبت مکر به خدا.

ب. سخن گفتن درباره خدا از دیدگاه خود انسان.

در غیر این دو صورت، نباید گفت: «بدا لله..» بلکه باید گفت: «بدا من الله لنا أو

للناس».

اصولاً بحث ما، بحث محتوایی است، نه لفظی و تعبیری. شما اگر واقعیت بدا را پذیرفتید، در تعبیر از آن آزادید، و اگر امامان ما در این مورد، از جمله «بدا لله» بهره می‌گیرند، به خاطر پیروی از کلام جد بزرگوارشان است که در این مورد، این واژه را به کار برده است. شگفت این جاست کسانی که منکر بدا هستند و از جمله «بدا لله» هراس

و ترس دارند، در صحیح ترین کتابشان آن را از پیامبر نقل کرده اند. اینک ما خلاصه داستانی را که در صحیح ترین کتب حدیثی آن ها آمده است می آوریم که در آن، خود رسول خدا ﷺ از این واژه بهره گرفته است.

در صحیح بخاری آمده است: **«إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يَبْتْلِيَهُمْ...»**.

در میان بنی اسرائیل سه نفر بودند که هر یک مبتلا به بیماری خاصی یعنی پیسی و کچلی و نابینایی بودند برای خدا بدا رخ داد که آن ها را بیازماید، فرشته ای را فرستاد تا نزد فرد مبتلا به پیسی برود، فرشته به او گفت: چه چیزی را بیشتر دوست داری؟ گفت: رنگ زیبا و پوست زیبا. مردم مرا آلوده می دانند و از من دوری می کنند. در این هنگام فرشته دستی بر او کشید و او به خواسته خود رسید، سپس به او گفت: چه ثروتی را بیشتر دوست داری؟ گفت: شتر یا گاو. فرشته به او شتر ماده ای داد که ده ماهه آبستن بود، و افزود: خدا در این مال به تو برکت بدهد.

آن گاه سراغ انسان مبتلا به کچلی رفت و گفت: چه چیزی را بیشتر دوست داری؟ گفت: موی زیبا، تا این پلیدی را از من دور کند. در این وقت فرشته به سر او دست کشید و او موی زیبا پیدا کرد. آن گاه گفت: چه مالی را دوست داری؟ گفت: گاو، فرشته به او گاوی آبستن داد و گفت: خدا در این مال به تو برکت دهد.

آن گاه سراغ فرد نابینا رفت و به او گفت: چه چیزی را دوست داری؟ گفت: بینایی. فرشته بر چشمانش دست کشید، او بینا شد و پرسید: چه مالی را دوست داری؟ گفت: گوسفند. فرشته به او گوسفندی آبستن داد. بر اثر دعای این فرشته، زمین های این سه نفر، پر از شتر و گاو و گوسفند شد.

پس از مدتی، فرشته به صورت انسان زیبایی نزد شخص مبتلا به پیسی رفت و گفت: مرد فقیری هستم که چاره ای برایم نمانده است و دادرسی جز خدا و سپس شما ندارم. تو را

سوگند می‌دهم به خدایی که به تو رنگ زیبا و پوست زیبا و این همه شتر داد مرا در این سفر کمک کن!

او در پاسخ به جای کمک گفت: من بدهی‌های زیادی دارم و نمی‌توانم به تو کمک کنم. در این هنگام فرشته گفت: من تو را می‌شناسم. بیماری پرسی داشتی، فقیر بودی و خدا تو را زیبا و ثروتمند ساخت. اگر در این گفتار، دروغگو باشی، به همان حالت نخست بازگردی. ناگهان پرسی وی بازگشت!

آن‌گاه سراغ فرد مبتلا به کچلی رفت و با او نیز مانند شخص پیشین سخن گفت، او نیز در پاسخ به دروغ متوسل شد و فرشته او را نفرین کرد و به حالت نخست بازگشت! اما وقتی که سراغ فرد نابینا رفت و گفتار پیشین خود را با آن دو نفر، با او نیز در میان نهاد و از او درخواست مال کرد، آن فرد نابینا شکر نعمت را به جا آورد و گفت: نابینا بودم، خدا بینایی مرا بازگرداند، فقیر بودم مرا غنی کرد، هرچه می‌خواهی بردار و برو. فرشته در مقابل گفت: مال خود را داشته باش. من برای امتحان تو آمده‌ام. خدا از تو راضی شد، اما بر دو یار پیشینت خشمگین گشت^(۱).

این حدیث، هم ما را به حقیقت بدا می‌رساند و هم دلیلی است برای جواز به کار بردن واژه «بدا لله» زیرا ظاهر گزارش نخست این بود که آنان تا پایان عمر، از این نعمت بهره‌مند خواهند بود، اما مشروط بر این که نیازمند بیچاره‌ای را کمک کنند، ولی چون این شرط، در دو فرد نخست محقق نشد، تقدیر دوم، جای تقدیر اول را گرفت در حالی که در فرد سوم این شرط محقق شد و نعمت ادامه یافت.

۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۸، کتاب انبیاء، باب ۵۱.